

# خودشناسی در قرآن

سوره ی حجر، آیات ۶۲-۶۴

استاد حسین نوروزی

جلسه ی ۷۵ (۱۰ آذر ۱۴۰۲)

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿۶۲﴾ قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿۶۳﴾

وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۶۴﴾

[لوط] گفت شما مردمی ناشناس هستید (۶۲) گفتند [نه] بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید میکردند (۶۳) و حق را برای تو آورده ایم و قطعاً ما راستگویانیم (۶۴)

## معنای «معروف» و «منکر»

وقتی فرستادگان خدا نزد خاندان لوط آمدند تا وعده‌ی عذاب خدا را محقق کنند، حضرت لوط نفرمود: «من شما را نمی‌شناسم؛ شما برای من ناشناس هستید». بلکه فرمود: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ». شما قوم منکری هستید. منکر به معنای ناشناخته است اما یک نوع خاصی است؛ یعنی شما بر خلاف متعارف هستید؛ معمولی و عادی نیستید.

درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر گفته می‌شود: «به هر کاری که بد باشد نمی‌توان منکر گفت. منکر یعنی کار زشتی که خلاف عرف است، انجام آن غیر عادی است و متعارف و معروف نیست. هر کار خوبی را هم معروف نمی‌گوییم. کار خوبی که متعارف، عرف، عادی و طبیعی است؛ جامعه آن‌را به عنوان کار خوب قبول کرده و نوعاً آن‌را می‌پذیرند.

منکر یعنی کار بدی که جامعه به عنوان زشت، بد و خلاف پذیرفته است یعنی این کار باید به عنوان نکره باشد و متعارف نباشد. ممکن است کاری زشت باشد؛ اما معروف شده باشد. اینکه در بعضی روایات داریم زمانی می‌آید که معروف، منکر و منکر، معروف می‌شود یعنی کار و عمل زشت و ناپسندی به جای اینکه منکر محسوب شود و عموم مردم آن‌را بد و زشت بدانند؛ معروف می‌شود و عموم مردم آن‌را خوب می‌دانند. در چنین فضایی نهی از منکر موضوع خود را از دست می‌دهد. چون این کار دیگر منکر نیست و تبدیل به معروف شده است. کار زشتی است که همه دارند آن‌را انجام می‌دهند و آن‌را به عنوان کار خوب پذیرفته‌اند. شما اگر بخواهی از این عمل که مورد قبول عموم مردم است، نهی کنی و

مردم را باز بداری باید در برابر اکثریت جامعه بایستی. یک اقلیت در برابر اکثریت جامعه می‌شوی. وقتی شما به آن‌ها می‌گویید: «این کار را نکنید» در واقع این کار از نظر شما زشت است اما برای آن‌ها معروف است در نتیجه می‌گویند: «نه! اتفاقاً این کار خوبی است، چرا به ما می‌گویید این کار خوب را نکن.» بنابراین شما اول باید بد بودن این کار را برای آن‌ها جا بیندازی که این کار بد است تا منکر شود و از معروف بودن در بیاید. بعد که منکر شد، حالا می‌توانی اقلیتی را که مرتکب آن عمل زشت می‌شوند، نهی از منکر کنی اما وقتی اکثریت یا قریب به اکثریت آن عمل را معروف می‌دانند در حالی که واقعاً هم آن عمل زشت است اگر شما نهی از منکر کنی در واقع از معروف نهی کرده‌ای و نهی از منکر نکرده‌ای.

## شرایط عذاب الهی

حالا در اینجا تعبیر قرآن این‌گونه است. حضرت لوط به فرستادگان خدا که آمده بودند تا وعده‌ی عذاب بدهند می‌فرماید: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» شما قوم منکری هستید یعنی عذاب، خلاف عرف است. این‌گونه نیست که خداوند متعال مرتب فرستادگانی بفرستد و همین‌طور عذاب نازل کند. نه! بنای خدا بر این نیست که عذاب نازل کند. «إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ» یعنی شما فقط در جاهایی برای موقعیت‌های غیرعادی و غیرطبیعی حاضر می‌شوید. معلوم می‌شود شرایط، اوضاع و احوال ویژه‌ای است که از حالت عادی و طبیعی خارج است و شما آمده‌اید کاری انجام دهید که خلاف عادت حق تعالی است. بنای خدا بر این نیست که مرتب هر روز برای اقوام مختلف عذاب نازل کند.

بعد می‌فرماید:

«قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ»

فرستادگان گفتند: «برای این پیش تو آمدیم تا عذابی را که خدا وعده داده بود، محقق کنیم و تو به قوم خود هشدار داده بودی که این کارها را نکنید که عذاب خدا نازل می‌شود. نمی‌فرماید: «جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَشْكُونَ» عذابی را نازل کنیم که آن‌ها در آن شک داشتند یا مثلاً «یرتابون» آن‌ها ریب داشتند. از کلمه شک یا ریب استفاده نشده است. شک داشتند یعنی آن‌ها از نظر محاسبات دو دو تا چهار تای ذهنی، فکری و نظری به نتیجه نرسیده بودند و ذهن آن‌ها قانع نشده بود. ریب داشتند یعنی دلشان راضی نشده بود. ممکن است ذهن آدم قانع شده باشد اما هنوز دل او قانع نشده باشد. می‌گوییم به آنچه می‌فهمد ایمان پیدا نکرده است؛ شک ندارد اما ریب دارد. می‌فرماید: «بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ». آن‌ها مریه داشتند. نه شک! نه ریب!

وقتی می‌خواهد عذاب نازل شود؛ اولاً نیاز به قوم منکرون دارد که آدم‌ها و موجودات نکره جلاذ صفتی که بیایند و با خشونت عذاب بیاورند. دوماً؛ باید شرایطی شده باشد که استحقاق عذاب پیدا شده باشد. چون بعد از آن می‌فرماید: «وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ» یعنی آن‌ها استحقاق پیدا کردند که عذاب بر آن‌ها نازل شود.

## به چه کسی می‌گوییم عاقل؟

«مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينَ وَ مَنْ كَانَ لَهُ دِينَ دَخَلَ الْجَنَّةَ»

کسی که عاقل باشد، دین دارد و کسی که دین داشته باشد، وارد بهشت می‌شود

**کسی که عقل داشته باشد، بهشتی می‌شود.** «عقل دارد» یعنی چه؟ یعنی بین کارها سبک و سنگین می‌کند و خوب و بد را تشخیص می‌دهد. قدرت تشخیص دارد و بین خوب و خوب‌تر؛ خوب‌تر را شناسایی می‌کند. بد و بدتر را می‌شناسد. وقتی خوب‌تر را شناخت؛ خوب را کنار می‌گذارد و به خوب‌تر عمل می‌کند. وقتی بد را شناخت؛ بدتر را کنار می‌گذارد و به بد عمل می‌کند.

آدم باید یک جایی انتخاب کند. **این عالم، عالم انتخاب است.** ما همیشه بین اعمال، کارها و اقوال در حال گزینش و انتخاب هستیم که الان چه کار کنم؟ این کار یا آن کار را انجام دهم؟ این بهتر است یا آن؟ هر دو هم خوب است. گاهی می‌گوید: «من بین انجام دو کار بد گیر کرده‌ام. یا باید این کار را ترک کنم یا آن یکی را. بد را ترک کنم یا بدتر را؟ انسان عاقل چه کار می‌کند؟ بین خوب و خوب‌تر، خوب‌تر را انتخاب می‌کند. اول شناسایی می‌کند بعد انتخاب می‌کند و بین بد و بدتر؛ بد را انتخاب می‌کند و بدتر را کنار می‌گذارد. می‌گوید: «بد را انجام بدهم بهتر از این است که بدتر را مرتکب شوم». به چنین شخصی عاقل می‌گوییم. می‌گوییم: «عقلش می‌رسد. فهم و شعور دارد. کسی هم که عقل و شعور دارد؛ دین هم دارد».

در روایتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ»

**عاقل کسی نیست که خوب و بد را تشخیص دهد و بگوید این خوب یا بد است.**

این کار که عقل نمی‌خواهد. خوب دقت کنید. از این مسائل نباید خیلی سرسری عبور کنیم و رد شویم و بگوییم: «حالا حضرت چیزی فرموده است؛ بالاخره آنکه خوب و بد را می‌شناسد هم عقل دارد». نه! عاقل کسی نیست که خوب و بد را بشناسد. حضرت می‌فرماید:

## «عقل کسی است که بین خوب و خوبتر؛ خوبتر و بهتر را بشناسد و انجام دهد.»

این «تر» به عقل مربوط است. حالا بگذریم که نوع انسان‌ها اصلاً عقل ندارند. اصلاً کاری به خوب و خوبتر ندارند. می‌گویند: «خوب است دیگر باید انجامش بدهم؛ تمام شد». نمی‌گویند: «خب حالا شاید یک کار خوبتری هم باشد». همین که خوب است ول می‌کند و تفکر را ادامه نمی‌دهد. همین که می‌بیند یک کاری بد است می‌گویند: «خب بد است دیگر. من نباید آن را انجام بدهم». نمی‌گویند: «اگر من الان این کار بد را انجام ندهم باید بعداً کار بدتری را انجام دهم و گرفتار کار بدتر می‌شوم یعنی یک جاهایی باید کار بد انجام دهم». این مسائل عقل و فهم زیادی می‌خواهد. می‌گویند: «من به این کارها کاری ندارم. سختش نکن. راحت بگیر. بد است دیگر. کاری هم که بد است من انجام نمی‌دهم.»

سعدی می‌گوید:

«دروغ مصلحت آمیز به ز راست فتنه انگیز»

درک این مسائل نیازمند عقل است اما بسیاری از افراد متوجه نمی‌شوند و درک نمی‌کنند یعنی عاقل نیستند که این هم یک اپیدمی است. نمی‌فهمند که اهم و مهم چیست؟ افسد و فاسد چیست؟ آدم باید اهم را بر مهم و فاسد را بر افسد مقدم کند. اگر خدا بخواهد بر چنین افرادی بلا نازل کند و بگوید: «چرا این را نفهمیدی؟» جا ندارد؛ زیرا این یک مسأله‌ی عمومی است که اکثر مردم نمی‌فهمند. و ما به دنیا آمده‌ایم تا کم عقل ما رشد کند و فهم و شعور پیدا کنیم.

ما شاخصی داریم که ما را بیدار کند و بتوانیم با آن تشخیص دهیم. این شاخص خودشناسی است. هیچ راه دیگری هم نداری. این خوبتر و بدتر، «تر» دارد اما معنای خوب و بد چیست؟ یعنی خوب خشک؛ بدون تر. بد خشک؛ بدون تر. اگر جامعه‌ای به جایی برسد که خوب و بد را تشخیص ندهد دیگر عقل و دین و شاخص نمی‌خواهد. دیگر خدا و اعتقاد به معاد نمی‌خواهد.

## حسن و قبح ذاتی

امام حسین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ»

اگر دین ندارید بفهمید که الان بهترین کاری که باید انجام دهید چیست اما دیگر در دنیای خودتان خوب و بد را تشخیص دهید. این دیگر عقل نمی‌خواهد. با شکمتان هم می‌توانید آن را تشخیص بدهید. چقدر شما پست شده‌اید؟! چقدر بی‌هویت شده‌اید که دیگر حتی خوب و بد را هم نمی‌توانید

تشخیص بدهید؟! چرا به خیمه‌ها حمله می‌کنید؟ چرا به زن‌ها و بچه‌ها رحم نمی‌کنید؟ این مسائل که عقل نمی‌خواهد. اینجا بحث حسن و قبح ذاتی و عقلی باز می‌شود. که بحث خیلی دامنه‌داری است و همیشه این بحث مطرح بوده است. خیلی از اسم و اصطلاح آن نترسید. چیز مهمی نیست. حسن و قبح همان خوب و بد است. حسن یعنی خوب؛ قبح یعنی بد. آیا اعمال حسن و قبح ذاتی دارند یا ندارند؟

ذاتی یعنی به خودی خود؛ فی حد نفسه. مثلاً فعل راستگویی آیا به خودی خود خوب یا بد است؟ کاری نداریم که الان وظیفه‌ی شما چیست؟ آیا تاکنون بین خوب و خوب‌تر قرار گرفته‌ای؟ اینکه الان این کار را انجام دهم بهتر است یا آن کار را انجام دهم؟ آیا این کار بدتر است یا آن کار؟ شما به اینکه الان در چه وضعیتی قرار گرفته‌ای کاری نداشته باش. بیرون بیا، بررسی کن و ببین اعمال به خودی خود خوب و بد دارد یا ندارد؟ راستگویی به خودی خود خوب است یا بد؟ ما معتقدیم که حسن و قبح ذاتی داریم. راستگویی به خودی خود خوب است. دروغگویی به خودی خود بد است. معلوم است که بد است. عقل نمی‌خواهد. شناخت خوب و بد معلوم است و عقل نمی‌خواهد. «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است». معلوم است راستگویی خوب است. همه‌ی این عالم براساس راستگویی استوار است.

اگر همه در حرف‌هایشان دروغگو باشند چه اتفاقی می‌افتد؟ دیگر هیچ چیزی باقی نمی‌ماند. عمل دروغگویی به خودی خود کار زشتی است. ذات آن خراب، کثیف، آلوده، تاریک و ظلمت است. ذات راستگویی نور است. ممکن است شما در جایی مجبور باشی دروغ بگویی یعنی مسأله‌ی مهم‌تری مطرح شود که بدی آن دروغ را جبران کند و شما به خاطر آن، این عمل بد را مرتکب شوی. دنیا است دیگر. دنیا محل تزاخم است یعنی مزاحمت‌هایی بین کارها به وجود می‌آید و شما گیر می‌افتی که یا باید دروغ بگویی که مثلاً جان یک انسان بی‌گناه را حفظ کنی یا باید راست بگویی که جان او را در خطر قرار بدهی. اینجا است که می‌فرماید: «ای بسا دروغ مصلحت آمیز که به ز راست فتنه انگیز است».

شما برو حرف‌هایی را که رفیق تو درباره‌ی رفیق خود گفته و راست هم بوده است به او بگو که به این کار تمامی گفته می‌شود. بگو: «بله! پشت سر تو این حرف‌ها را گفت» و همه‌ی بدگویی‌های رفیق خود را کف دست او بگذار؛ خوب با هم دعوایشان می‌شود. راست فتنه انگیز است. گاهی اوقات این‌طوری می‌شود. اما گاهی اوقات بیابیم فی حد نفسه حساب کنیم که خود راستگویی بدون اینکه توجه کنیم که مزاحمی دارد یا ندارد آیا خوب است یا بد؟ در مقام تزاخم نباشیم. آیا خود راستگویی خوب است؟ آیا دروغگویی فی حد نفسه خوب یا بد است؟ بد است. بنابراین ما لیستی از خوب‌ها و بد‌ها داریم که در آن مشخص است که چه کارهایی خوب و چه کارهایی بد است. تهمت زدن و غیبت کردن بد است. ذات آن بد است یعنی ظلمت و تاریکی است. اگر چشم برزخی کسی باز شود ظلمت و

تاریکی را می‌بیند. حضرت در مورد غیبت فرمود: «کسی که غیبت می‌کند مثل این است که گوشت برادر مرده‌ی خود را می‌خورد». کسی که چشم برزخ‌اش باز است این حقیقت را می‌بیند و درباره‌ی آن خبر می‌دهد. می‌گوید: «این است؛ ببین؛ بفهم».

## انبیاء الهی برای چه آمده‌اند؟

اینکه چه کاری خوب و چه کاری بد است، عقل نمی‌خواهد. معلوم است کارهای خوب چیست. گذشت، فداکاری، بذل و بخشش، جود و انفاق کارهای خوب است. کینس و خسیس بودن، بخل و حسادت کارهای بدی است. تشخیص این کارها اصلاً عقل نمی‌خواهد چون معلوم و مشخص است. چه دین داشته باشی چه نداشته باشی باز همین است. این‌طور نیست که اگر شما دین نداشته باشی دروغ‌گویی خوب باشد. نه! باز هم بد است. دزدی دین نمی‌خواهد و به دین کاری ندارد. حالا شما بگو: «آقا خیلی‌ها دزدی می‌کنند». اما همان کسانی که دزدی می‌کنند؛ پولشان را که جمع کردند به یک دزد نمی‌دهند نگه دارد. می‌گردند یک نفر امین پیدا کنند. می‌گویند امانت دار باشد. پولمان را نخورد یعنی **فطرتاً می‌فهمد و در وجودش این را درک می‌کند. احتیاج به زور زدن و فهمیدن و کلاس و آموزش و دین انبیاء و این‌ها هم ندارد. هیچ چیزی نمی‌خواهد. خودت داری و می‌فهمی.**

انبیاء الهی نیامدند این‌ها را به ما یاد بدهند. این مسائل عقل نمی‌خواهد. شما غریزتاً این مسائل را می‌فهمی. **انبیاء الهی آمده‌اند که عقل ما را زیاد کنند و هدف نهایی از خلقت را به ما معرفی کنند و بگویند: «این هدف را نشانه‌گیری کن و آن‌را در زندگی شخصی شاخص خود قرار بده و براساس این شاخص و هدف که خدا و حق است عمل کن»**

حالا برو تشخیص بده که تو باید چه کار کنی؟ الان باید دروغ بگویی یا راست بگویی؟ این ربطی به اینکه دروغ‌گویی بد و راست‌گویی خوب است؛ ندارد. حساب آن سر جای خود است. الان من باید چه کار کنم؟ انبیاء الهی آمده‌اند به ما هدف بدهند و هدف مشخص کنند و بگویند: «تو برای چه خلق شده‌ای؟ برای کجا آفریده شده‌ای؟» معلوم است که قرآن و کتاب خدا حرمت دارد اما عقل می‌خواهد برای اینکه این سخن امیر المومنین (ع) را بفهمی که می‌فرماید: «الان به این کتاب خدا که حرمت دارد اعتناء نکنید؛ این سر نیزه کردن قرآن، حقه‌بازی و کلک است؛ خر نشوید».

**عقل می‌خواهد یعنی شاخص و هدف می‌خواهد. هدف می‌خواهد یعنی خودشناسی می‌خواهد.** یعنی باید خود را بشناسی و بفهمی که مقصد تو کجاست؟! تا براساس آن تشخیص بدهی که الان باید این کار را انجام دهی یا نباید انجام دهی. این کار زشت را انجام دهی یا انجام ندهی. خب این عقل است.

«لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَعْرِفُ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ».

حضرت می‌فرماید: «عاقل این نیست که خوب و بد را تشخیص دهد». تشخیص نمی‌خواهد چون معلوم است. حالا اگر قومی پیدا شد که همه‌ی مسائلی را که معلوم است زیر سؤال ببرد و بگوید: «چه کسی گفته راستگویی خوب و دروغگویی بد است؟» مسائلی را را زیر سؤال ببرد که مشخص و معلوم است و عقل و دین هم نمی‌خواهد. با چنین قومی چه باید کرد؟

«إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ»

آدم باشید. نمی‌خواهد دین داشته باشید. اگر آدم هستی، خوب و بد را هم می‌فهمی. طبق همان که بلدی و می‌فهمی و همه می‌فهمند. معروف و منکر معلوم است. معلوم یعنی معروف. منکر یعنی فراگیر.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «آیا انسان می‌تواند استمناء کند؟». سوال کرد که آیا جایز است یا جایز نیست. ببینید حضرت چگونه جواب داده است. فرمود: «آخر یک انسان خودش با خودش نکاح می‌کند؟» حضرت فقط همین را از او سوال می‌کند؛ جواب نمی‌دهد. می‌گوید: «خودت ببین می‌فهمی این کار درست یا غلط است». خودت می‌فهمی که بله راست می‌گوید: «آیا آدم با خود نکاح می‌کند؟» یعنی اصلاً چرا سؤال می‌کنی؟ چیزهایی هست که جای سؤال ندارد. می‌گوید: «دروغگویی خوب است یا بد؟ آدم‌کشی چگونه کاری است؟ خوب است یا بد؟ دین اسلام در این باره چه می‌گوید؟ خیانت چطور؟ تهمت، غیبت، زنا، لواط، همجنس بازی چطور؟ خوب است یا بد؟» یعنی چه؟ برای چه سوال می‌کنی؟ اصلاً جای سوال ندارد. یعنی احتیاج به عقل ندارد. احتیاج به دین ندارد، هیچ چیزی نمی‌خواهد، فقط باید حرّیت داشته باشی.

حضرت فرمود:

«اگر دین ندارید، در دنیای خودتان حُر و آزاده باشید»

اگر می‌خواهی در دنیا زندگی کنی، باید راست بگویی. اگر مرتب دروغ بگویی زندگی دنیای تو هم نمی‌چرخد. اگر نتوانی اعتماد عمومی را جلب کنی فاتحه‌ی خودت، زندگی و همه چیزت خوانده است. دنیایت هم خراب می‌شود. این ربطی به آخرت ندارد.

گاهی از مراجع تقلید دینی سوالاتی می‌کنند که اصلاً ربطی به او ندارد. اینکه این عمل حرام است یا حرام نیست؟ این عمل زشت است یا زشت نیست؟ این عمل خوب است یا خوب نیست؟ یک وقت می‌گوید: «من الان با شرایط و موقعیتی مواجه شده‌ام که تراحم پیش آمده است و باید سبک سنگین

کنم. مانده‌ام ازدواج خوب است یا بد؟ طلاق خوب است یا بد؟» این مسائل دین لازم ندارد که بیاید به ما بگوید. معلوم است ازدواج خوب است؛ طلاق هم بد است. شخصی آمده از مرجع تقلید پرسیده است که این کار جایز است که با مشیت به چانه کسی بزنی؟ این چه سوالی است؟

## چه قومی استحقاق عذاب پیدا می‌کنند؟

به این کارها حسن و قبح ذاتی می‌گوییم که خود ذات عمل دارد با تو حرف می‌زند و می‌گوید: «من بد یا خوب هستم». عقل و دین هم نمی‌خواهد.

اگر کار به حایی رسید که حسن و قبح ذاتی اعمال مورد سؤال قرار گرفت با برعکس شد و کاری که ذاتاً خوب است، بد شد و کاری که ذاتاً بد است، خوب شد؛ این قوم، جامعه و مردم استحقاق عذاب پیدا می‌کنند. باید بلا نازل شود و هیچ راهی ندارد و کاری نمی‌شود کرد. با کسی که این را هم نمی‌فهمد می‌خواهی چه کار کنی؟ یک وقت می‌گوییم: «نمی‌فهمد و می‌آید سؤال می‌کند» اما یک وقت می‌گوییم نه تنها نمی‌فهمد بلکه بر خلاف آن معتقد است و می‌گوید: «اصلاً دروغگویی خوب است و راستگویی بد است». گاهی یکی دو نفر این عقیده را دارند؛ گاهی ده یا بیست نفر اما گاهی یک قوم هستند که این‌گونه هستند مثلاً می‌گویند لواط خوب است. می‌گوییم این‌ها باید عقاب شوند. خدا آن‌ها را عقاب می‌کند.

آیا خدا در جایی نشسته و این‌ها را عقاب می‌کند؟ نه! همین زمین که ما روی آن نشستیم، شعور دارد. هوای این فضایی که ما در آن قرار گرفته‌ایم، شعور دارد. این آسمان‌ها و افلاک شعور دارند. در همه‌ی این عالم، قوانین وجود دارد. ما که الان اینجا نشستیم اطراف ما مملو از قوانین است و شعور دارد. وجود آدم‌هایی که این قدر نفهم و بی‌شعور هستند باعث می‌شود که به شعور این عالم بر بخورد. تعبیر قرآن کریم این است:

«قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ»

این فرستادگان الهی گفتند ما آمده‌ایم تا درباره‌ی کسانی که «كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ» بودند عذاب الهی را محقق کنیم. یعنی کارشان به همراه اصرار بود. وقتی کلمه «كَانُوا» کنار «شک» آمده است یعنی اصلاً مسأله‌ی شک در کار نیست و این کار برنامه‌ی زندگی آن‌ها شده است. زندگی را براساس شنا کردن خلاف جهت رودخانه قرار داده‌اند. کاری که برخلاف قانون حق، خدا، عالم و شعور است. با انجام این کار به شعور عالم توهین می‌شود و به عالم برمی‌خورد.



فرستادگان الهی آمدند و گفتند: «ما آمده‌ایم به تو خبر بدهیم که این قوم دارند کاری می‌کنند و به راهی می‌روند که به شعور عالم برخورده است. این زمین که روی آن راه می‌روند دیگر تحمل آن‌ها را ندارد». گاهی کسی روی زمین راه می‌رود که زمین به او مباحثات و افتخار می‌کند که این شخص روی من زندگی می‌کند. اما برای آن قوم، زمین و آسمان دیگر تحمل آن‌ها را نداشت. به این «عقاب» می‌گویند.

گاهی شما غذایی را خورده‌ای که خیلی مناسب نبوده است و معده‌ی تو سنگین و اذیت شده است. فرض کنید دو تا خیار خورده‌ای و نمک هم زنده‌ای که سردی آن را بگیرد. اما گاهی ده تا بیست تا خیار خورده‌ای یعنی همین طور سردی خورده‌ای. دو تا خیار خوردی معده‌ی شما می‌گوید: «خب حالا تحملش می‌کنم. بالاخره آن‌را هضم می‌کنم» چون خود معده شعور دارد. قوانینی دارد.

وقتی کار آدم این شد که دائم خیار بخورد، بالا می‌آورد یعنی معده می‌گوید: من دیگر تحمل این نوع تغذیه را ندارم. من تحمل تو را که این اندازه بی‌شعوری که نمی‌فهمی که چه بخوری و چه قدر و کی بخوری را ندارم». بالا می‌آورد. می‌گویند مسموم شده و او را به بیمارستان می‌برند و به او سرم وصل می‌کند. این قانون خداست. این بلاهای شخصی است.

**هر عملی عکس العملی دارد.** گاهی عقاب قومی است و یک قوم کاری می‌کند که زمین دیگر تحمل آن‌ها را ندارد. ببینید خدا در قرآن چه می‌فرماید؟ فرستادگان الهی به حضرت لوط می‌فرمایند: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ» در پاسی از شب خاندان خود را حرکت ده و خود از پی آن‌ها روانه شو. کسی از شما به پشت سر خود نگاه نکند و به همانجا که دستور می‌یابید بروید و او را از این امر آگاه کردیم که صبحگاهان همه‌ی آن‌ها ریشه‌کن خواهند شد. کسی آن‌ها را ریشه‌کن نمی‌کند. خود تو در خانه هستی؛ خیار خوردی بعد بالا آوردی. می‌گویی: چرا بالا آوردم؟ کار خودت است. قانون خدا را زیر پا گذاشتی. قانون دین نبوده است؛ اصلاً به دین کاری ندارد. با این کاری که کردی قانون خلقت را زیر سؤال بردی.

می‌فرماید: «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ» به هنگام طلوع آفتاب صیحه‌ی ای از آسمان آن‌ها را گرفت. «فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» پس آن شهر را زیر و رو کردیم. یعنی حال زمین از وجود آن‌ها به هم خورد. زیر را بالا آورد و رو را زیر برد. زمین به آن‌ها گفت: «خاک بر سرتان با این کارهایی که می‌کنید». باران سنگ بر آن‌ها بارید. آسمان هم نتوانست آن‌ها را تحمل کند. این اتفاق، اتفاق طبیعی نیست. علتش این است که این عملی که آن‌ها انجام می‌دادند عملی طبیعی نبود و به همین دلیل گرفتار حادثه‌ی غیر طبیعی شدند.

## معنای صحیح امر به معروف و نهی از منکر

یکی از هشدارهایی که ما اینجا باید به فقها و مراجع تقلید بدهیم این است که در رساله‌ها نوشته‌اند: «امر به معروف و نهی از منکر واجب است» این مطلب یک مقدار خطرناک است. بعد که پایین‌تر برویم نوشته است چیست؟ از اینجا شروع می‌شود که اول در دلمان دو تا فحش به هم بدهیم و از هم بدمان بیاید بعد بیرون به همدیگر اخم کنیم و روی خودمان را ترش کنیم. کم کم اگر ببینیم ول کن نیست؛ قهر کنیم و رابطه‌مان را با او قطع کنیم». همین‌طور جلو می‌رود. کم کم توی گوش او هم می‌زنی. از کجا شروع شد؟ با خشونت شروع شد.

این مطالبی را که گفتم، ذاتاً خوب است یا بد؟ اصلاً به دین کاری نداریم. دین و عقل را کنار بگذار. این‌هایی را که گفتم، ذاتش بد است که آدم‌ها با همدیگر این رفتارها را داشته باشند. یعنی اگر امر به معروف و نهی از منکر این باشد، باید بگوییم حرام است. مثل دروغ که می‌گوییم حرام است؛ مگر این‌که یک راست فتنه‌انگیز باشد، آن وقت شما اینجا دروغ بگو بهتر از راست فتنه‌انگیز است.

معلوم می‌شود امر به معروف و نهی از منکر را غلط معنا کرده‌ایم؛ چون امر به معروف و نهی از منکر واجب است. مطالبی که در رساله آمده نمی‌تواند واجب باشد. گاهی اوقات در یک شرایط و موقعیتی که حالت تزاخم دارد و مجبور هستی، می‌تواند واجب باشد.

اگر امر به معروف و نهی از منکر همین است که در رساله‌ها نوشته‌اند، باید درباره‌ی آن این‌گونه گفت که: «امر به معروف و نهی از منکر حرام است اما جاهایی واجب می‌شود». خوشبختانه مردم عمل نمی‌کنند و توجه ندارند. چون فطرت آن‌ها می‌فهمد که من نباید بی‌خودی ارتباطم را با فامیل‌های خود قطع کنم و صلح کنم؛ با همه قهر کنم؛ به همه اخم کنم و با همه دعوا کنم. همه هم الحمدلله اهل فسق، فجور و گناه هستیم. دائم باید با همدیگر قهر و دعوا و من بکش تو بکش باشد. خوشبختانه کسی به آنچه که در رساله‌ها نوشته شده است عمل نمی‌کند.

فقها حواسشان نبوده است که دارند چه کار می‌کنند. مسأله حسن و قبح ذاتی اعمال بحث مهمی است که ما حق نداریم بگوییم: «چون گاهی اوقات دروغ‌گویی واجب می‌شود پس دروغ خوب است مگر جاهایی که بد باشد» بلکه باید این‌گونه بگوییم که: «دروغ بد است مگر آنکه جایی خوب باشد».